

فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام

<"xml encoding="UTF-8?">

فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام



خداوند به پیامبر(ص) سه معجزه داد: قرآن ، علی و فاطمه
اسلام در قالب کلمات قرآن ، در سیمای یک مرد ، علی و در کالبد یک زن ، فاطمه است. پیامبر این سه تصویر از
اسلام را یکجا به بشریت ارائه کرد. این هر سه ، معجزه بودند و هستند و خواهند بود. هیچ کتابی مانند قرآن در
تاریخ بشر پدیدار نشده و نخواهد شد. این سه معجزه با هم مشابهت ها و تفاوت هایی دارند ، این هر سه
نشانه خداوندند و خدا را به مخاطبان خود نشان می دهند. این هر سه راه خدایند و هر کس در متن پیام آنها
حرکت کند ، به خدا خواهد رسید و هیچ مردی تا آنجا که علی با بال و پر عشق و ایمان پرواز کرد ، صعود نخواهد
کرد. این هر سه ، میثاق خدا با مردم اند. این هر سه ، میزان سنجش و داوری درباره چگونه بودن و چگونه شدن
مردم اند. این هر سه صور ناسوتی پدیده های ملکوتی اند . این هر سه ، با اراده خاص خداوند پدید آمده اند. این
هر سه ، دلیل وجود خداوندند. این هر سه ، نقش جاویدان در تاریخ بشر داشته و خواهند داشت. این هر سه
هادی و در نتیجه شافع شیفتگان و پیروان خودند.
از سوی دیگر فاطمه و علی به یکدیگر شباهت های شگفت انگیزی داشته اند. ولادت این هر دو معجزه آمیز بوده
است. دیوار کعبه در پیش پای فاطمه بنت اسد که به علی حامله بود و از درد به خود می پیچید شکافت و راه
برای ورود او به داخل کعبه باز شد و شکاف دیوار مجدداً به هم آمد و فاطمه بنت اسد پسرش علی را در داخل
کعبه زائید و پس از سه روز از کعبه خارج شد در حالی که شادمان و پیروز فرزندش علی را که خانه زاد خانه ی
خدا بود در آغوش خود می فشرد. ولادت علی ، مانند ولادت عیسی با اعجاز الهی همراه بود. ولادت فاطمه نیز
حکایت شگفت آفرینی دارد : چهل روز دوری پیامبر از خدیجه به دستور خدا در حالی که جاننش از عبادت سیراب
می شد و روحش در عشق به خدا و در انتظار تقدیر او بی تاب می کرد. پس از چهل روز دوری از خدیجه افطار با
غذای بهشتی و سپس انعقاد نطفه ی فاطمه و آغاز زندگی جنینی او در رحم خدیجه و گفت و گوی شهودی او با
مادرش در این دوران و تولد او در تنهایی مطلق مادر و در فضایی که در آن مرز میان ناسوت و ملکوت محو شده
بود و کمک روح بزرگترین زنان تاریخ بشر به ولادت فاطمه و احساس نزدیکی عمیق خدیجه به خدا در شرایطی که
دیگران او را به دلیل همسری با پیامبر تحریم کرده بودند و ولادت فاطمه و سخن گفتن مسیح وار او به یگانگی
خدا و نبوت پیامبر و ...

گذشته از نظر ولادت ، علی و فاطمه از نظر فضای رشد و نمو و محیط زندگی خانوادگی شباهت های عمیقی با یکدیگر داشتند. هر دو از خردسالی تحت سرپرستی و تربیت پیامبر رشد و نمو کردند. محمد و خدیجه اگر چه پدر و مادر علی نبودند ، ولی محمد برای علی پدری کرد و خدیجه برای او مادری . این هر دو از نزدیک و از نخستین روزهایی که خود را شناختند ، شاهد خصوصی ترین حالات و پوشیده ترین لحظات عمر پیامبر بودند و در آغوش محبت خدیجه و زیر باران نوازش صمیمانه پیامبر و سایه بلند قامت لطف او رشد کردند و قرآن را بی درنگ و بی واسطه پس از نزول هر آیه از دو لب پیامبر گرفتند و پیامبر نیز هر چه را از وحی برای تربیت انسان می آموخت ، درباره این دو به کار می گرفت و این دو را آنطور که خدا می خواست ، تربیت می کرد و از آنها برای این که " تصویر عینی مکتبش شوند " انتظار نامحدود داشت و برای ارائه به تاریخ این دو را به مثابه دو نمونه ، دو انسان طراز قرآن ، در دست رسالت و دعوت خود گرفته بود. علی و فاطمه از نخستین لحظات نزول وحی و ظهور اسلام ، مثل سایه در کنار قامت مقاومت پیامبر در حرکت بودند و شریک همه غم ها و نگرانی ها و رنج های بزرگ او بودند. علی اولین مردی بود که اسلام آورد و تا لحظه مرگ جوانمردانه بر پیمان خود با خدا پافشاری کرد و جان خود را نثار این پیمان نمود؛ و فاطمه در شرایطی که پیامبر آیات قرآن را بر لب داشت ، در آغوش او شکفت. این هر دو سال های مبارزه مخفی در مکه و محاصره اقتصادی و اجتماعی در شعب ابی طالب را تجربه کردند ، در حالی که همیشه و همه جا نگران پیامبر بودند و پروانه وار به دور او می گشتند و خود را به آب و آتش می زدند تا از پیامبر دفاع کنند و در این راه از هر گونه جانفشانی خودداری نکردند و هر دو با هم از مکه به مدینه مهاجرت کردند و در قبا به پیامبر وارد شدند و همراه با پیامبر قدم به مدینه گذاشتند ... این هر دو ، همه ارزش هایی را که از نخستین لحظات شکل گیری شخصیتشان از پیامبر آموخته بودند در ضمیر خود درونی کرده بودند، در حالی که با تمام ارزش های عصر جاهلیت بیگانه بودند. این هر دو پا به پای وحی در بستر زمان پیش رفتند. هر آیه ی قرآن که نازل می شد این دو آن را سرلوحه زندگی خود قرار می دادند و خود را به گونه قرآن می ساختند و خود را مظهر عینی آموزه های قرآن می کردند. چنین بود که راه رفتنشان ، سخن گفتنشان ، پوشیدنشان ، نوشیدنشان ، خوردنشان ، کارکردنشان ، انسشان با افتادگان و محرومان ، رسیدگی شان به مسکینان و یتیمان و مستضعفان ، و گرایش های سیاسی و جهت گیری های اجتماعی آنها ، درست ترین برداشت از قرآن و دقیق ترین تعریف از مفاهیم اسلام شده بود.

این دو در عبادت بی مانند ، در شجاعت بی نظیر و در فداکاری برای پیام و پیامبر بی همتا بودند. پیامبر پدر فاطمه بود و برای علی نیز پدری کرده بود و با او عقد برادری بسته بود، ولی رابطه ی این دو با پیامبر به این سطح محدود نمی شد. این دو در پیروی از پیامبر به مرحله هم اندیشی ، همراهی و یگانگی رسیده بودند. این دو مافی الضمیر مجسم پیامبر بودند و برداشت آنها از طرح پیامبر برای مدینه النبی دقیقاً با آنچه خواست خدا و پیامبر بود، منطبق بود و تحلیل آنها از تحولات اجتماعی مکه و مدینه ، پیدایش انصار ، نقش قریش ، موضعگیری قبایل اهل کتاب در برابر اسلام و جهت گیری گروه های سیاسی و طبقات اجتماعی شبه جزیره کاملاً مشابه و همانند هم بود و شگفت آور آن که این دو مانند هم مردند و به خاک سپرده شدند. هر دو در حالی که داغ اسلام را در سینه داشتند، جان دادند. هر دو به شهادت رسیدند . هر دو شبانه و محرمانه دفن شدند. قبر هر دو از نظرها مخفی شد. اگر چه قبر علی پس از هفتاد سال – که در طول آن ، تبلیغات سنگین و شبانه روزی اموی علیه او همچنان ادامه داشت- آشکار شد ، ولی قبر فاطمه هنوز هم مخفی است.

از سوی دیگر علی و فاطمه شناخت عمیقی از یکدیگر داشتند. علی از لحظه ولادت فاطمه با او در یک آشیانه بود

و در کنار پدر و مادر او می زیست. علی فاطمه را مظهر مجسم اسلام می دید. او می دید که فاطمه ی نوجوان در ذات خدا محو شده و در محبت او ذوب گردیده است. او می دید که فاطمه پیام مجسم است. شگفت آور آن که فاطمه به پیامبر نیز فوق العاده شبیه بود .

در چشم فاطمه ، علی مظهر عصمت و صبر ، آئینه تمام نمای خدا خواهی و از خود گذشتگی و نمونه کامل شجاعتی بود که از ایمان کامل و عمیق به خدا بر می خاست. فاطمه و علی پیش از آن که همسر یکدیگر شوند همراه هم ، همدرد هم و همسنگر هم بودند و این همسنجی بود که آنها را به همسری با یکدیگر رساند. فاطمه خواستگاران فراوان داشت ولی پیامبر با خواستگاران فاطمه به گونه ای رفتار می کرد که گویی دوست نمی دارد کسی درباره ازدواج فاطمه با او سخن بگوید. از جمله خواستگاران فاطمه ، ابوبکر بود. ابوبکر از چهره های سرشناس قریش بود و از نظر امکانات مالی نیز در شرایط خوبی قرار داشت. عایشه می گفت : هنگامی که پدرم از مکه به سوی مدینه هجرت کرد پنج یا شش هزار درهم پول نقد با خود به مدینه برد . ابوبکر شخصاً فاطمه را از پیامبر خواستگاری کرد و پیامبر در پاسخ او گفت : درباره ازدواج فاطمه منتظر دستور خداوندم. عمر نیز فاطمه را از پیامبر خواستگاری کرد و همان پاسخ را شنید. عبدالرحمن بن عوف که از ثروتمندان عرب بود همراه عثمان به خواستگاری فاطمه آمد و گفت یا رسول الله ! اگر فاطمه را به من تزویج کنی یکصد شتر سیاه ، آبی چشم که بار هر یک بهترین پارچه های کتان مصری باشد به اضافه ده هزار دینار مهر او خواهم کرد و عثمان بی درنگ گفت: من نیز به همین کابین خواستار فاطمه ام . پیامبر از پیشنهاد عبدالرحمن بن عوف به سختی خشمگین شد و مشتی سنگریزه از زمین برگرفت و به سویی که عبدالرحمن بود پاشید و گفت : عبدالرحمن ! تو گمان می کنی که من بنده پول و ثروتم و به خاطر ثروت به من مباحثات می کنی ؟ و می خواهی با پول ، این ازدواج را به من تحمیل کنی ؟

از نظر پیامبر ، سنگریزه هایی که در مشت داشت با ثروتی که عبدالرحمن به آن می بالید ارزش برابر داشت. پیامبر به تمام خواستگاران فاطمه که عموماً از چهره های صاحب نام و ثروتمند قریش بودند پاسخ رد داد. اینک برای صحابه پیامبر روشن شده بود که سرنوشت فاطمه با سرنوشت اسلام گره خورده و پیامبر در مورد او منتظر دستور خداست.

تا این که علی (ع) گام پیش نهاد و پیامبر که گویی در انتظار چنین پیشنهادی بود ، چهره اش از شادمانی شکفت و گفت : " بگذار ببینم تا نظر دخترم چیست ؟ " پس نزد فاطمه رفت و موضوع خواستگاری علی را مطرح نمود . فاطمه سکوت کرد . پیامبر آثاری از کراهت در صورت فاطمه ندید ، پس سکوت او را نشانه ی تمایلش به این ازدواج دانست و فرمود : " الله اکبر ! خاموشی او گویای رضاست . " کابین زهرا ، زره علی بود . علی زره را فروخت. پیامبر مقداری از بهای زره را در اختیار سلمان فارسی ، بلال و ابوبکر قرار داد تا با آن وسایل زندگی علی و فاطمه را تهیه کنند. تقدیر چنین بود که سه مسلمان پیشاهنگ از نژادها ، قاره ها ، کشورها و طبقات مختلف وسایل زندگی خانواده ای را تهیه کنند که قرار بود مهد پرورش همه ارزش های خدایی شود و شیوه درست زیستن و روش به خودآگاهی و خدا آگاهی رسیدن را به مثابه نمونه ای برای همه ملت ها و همه نسلها و همه عصرها مجسم کند. پیامبر در هر حرکتی که برای ساختن مدینه النبی می کرد به ضرورت مشارکت همه در بنای آن و نجات همه از چاه تاریک و بی انتهای فردیت و قومیت و به حضور مشترک همه در متن سیر تاریخی انسان به سوی خدا توجه داشت. سلمان سفید پوست بود و فرزند یک دهقان ، فردی از طبقه متوسط جامعه ایران که در جست و جوی حقیقت ، تن به بردگی داده بود و خود را به مدینه رسانده بود. بلال یک برده سیاهپوست

حبشی بود که رنج بردگی را با شکنجه ای که در راه تحمل کرده بود بر خود هموار کرده بود و پا به پای پیامبر و به دنبال او تمام مسیر راه آزادی و پیروزی را پیموده بود و ابوبکر یک پیشه ور ثروتمند از قریش بود که در نخستین سال های پیدایش اسلام ایمان آورد و در بیشتر تحولات آن حاضر بود. ابوبکر می گوید : مقدار پولی را که در اختیار ما قرار گرفت شمردم 63 درهم بود . با این 63 درهم وسایل زیر خریداری شد:

1- یک پیراهن سفید

2- یک عبا

3- یک حوله سیاه خیبری

4- یک روسری بزرگ

5- یک تختخواب که از پوست درخت خرما بافته شده بود.

6- دو عدد تشک کتان سبز رنگ که یکی با پشم گوسفند و دیگری با لیف خرما پر شده بود.

7- چهار عدد بالش از پوست میش طائف که با گیاهی به نام اُدخر پر شده بود.

8- یک قطعه حصیر هَجَری

9- یک عدد پوست برای فرش

10- یک پرده پشمی

11- یک عدد آسیای دستی

12- یک عدد کاسه مسی

13- یک مشک چرمی برای آبکشی

14- یک تشت برای شست و شوی لباس

15- یک عدد کاسه

16- یک ظرف آبخوری

17- یک مطهره

18- یک سیوی گلی سبز رنگ

19- دو کوزه سفالین

این تمام جهیزیه دختری بود که مادرش ثروتمندترین زن عرب بود و روزی کاروان های تجاری اش از شام تا یمن در حرکت بودند و او تمام این ثروت را در راه اسلام نثار کرد ؛ و پدرش پیامبر خدا بود وفرمانروای مدینه النبی. هنگامی که جهاز فاطمه را آوردند اشک در چشم پیامبر حلقه زد و گفت : خداوندا ! این پیوند را برای کسانی که اکثر ظروفشان سفالین است مبارک گردان! پیامبر در پشت پرده بلورین اشک هایش سیمای خدیجه را می دید که به زندگی جدید دخترش لبخند می زند.

فاطمه وارد اتاق علی که شد و پای بر شن های نرم آن گذاشت جز یک پوست گوسفند، یک چوب برای آویختن لباس و مشک ، یک متکا ، یک مشک آب و یک غربال آرد بیزی چیزی نیافت. در حالی که احساس می کرد خدا در این پیوند آینده اسلام را به او بخشیده است. دست فاطمه که در آن شب به دست علی می رسید پلی بر فراخنای سرنوشت و تاریخ بشر می زد که هر که می خواست و می خواهد، می توانست و می تواند از فراز آن به بهشت برسد.

علی و فاطمه در ابتدای زندگی مشترک خود در یک اتاق گلین در قبا زندگی می کردند. این مدت نسبتاً کوتاه بود

ولی تحمل دوری از فاطمه برای پیامبر ، و تحمل دوری از پیامبر برای فاطمه دشوار بود. پیامبر در یکی از روزهایی که به خانه فاطمه رفته بود گفت : قصد دارم تو را به جایی نزدیک خانه خودم منتقل کنم . فاطمه گفت : با حارثه بن نعمان صحبت کنید شاید او منزلش را در اختیار ما قرار دهد. پیامبر گفت : آن قدر حارثه منزلش را برای ما تخلیه کرده و از ما دور شده که دیگر من از او خجالت می کشم . ولی این گفت و گو به گوش حارثه رسید و در ملاقاتی که با پیامبر داشت گفت : یا رسول الله ! من و تمام اموالم در اختیار شما مییم. دوست دارم فاطمه را به منزل من منتقل سازی . بدین صورت خانه فاطمه به خانه پیامبر نزدیک شد و فاطمه همسایه پیامبر شد. از نخستین روزهای آغاز زندگی مشترک فاطمه و علی ، پیامبر بر نحوه شکل گیری این خانه و خانواده نظارت داشت. او می خواست همان طور که فاطمه و علی را از کودکی تربیت کرده و به دست خود خطوط سیمای اندیشه آنها و سرانگشت روح آنها را ترسیم نموده ، خانه و خانواده نمونه ای را که می خواهد به تاریخ ارائه کند، طراحی نماید و از نخستین لحظات پیدایش آن ، بر آن نظارت داشته باشد.

وظایف خانه و نقش های هر یک از دو زوج را پیامبر تعیین کرد. کارهای داخل خانه با فاطمه و کارهای خارج از خانه با علی . فاطمه می گفت : از این تقسیم بندی بسیار شادمان شدم . البته این تقسیم بندی ارتباطی به سایر مسئولیت های علی و فاطمه نداشت.

مسئولیت پذیری فاطمه در خانه مشترک او با علی شگفت انگیز بود. بعدها علی به یکی از دوستانش گفت: می خواهی از وضع خودم و فاطمه برای تو بگویم؟ آن قدر در خانه ام آب آورد که آثار مشک بر بدنش نمایان بود . آن قدر آسیا کرد که دستهایش تاول زد و آن قدر در نظافت خانه می کوشید که لباسهایش گردآلود می شد و ... و ادامه داد : من به او گفتم خوب است جریان زندگی مان را برای پیامبر تعریف کنی شاید خادمه ای برای تو تهیه کند. فاطمه برای همین منظور نزد پیامبر رفت . پیامبر با گروهی از اصحابش مشغول سخن گفتن بود. فاطمه ایستاد ولی نتوانست درباره خادمه با پیامبر صحبت کند . خجالت کشید و به خانه برگشت. صبح روز بعد پیامبر به خانه ما آمد ؛ سلام کرد . پاسخ دادیم. وارد شد. نشست و رو به فاطمه کرد و گفت : فاطمه جان ! دیشب به چه منظوری به خانه ما آمده بودی ؟ فاطمه باز هم از منظورش سخنی نگفت. من گفتم یا رسول الله فاطمه آن قدر آب آورده که اثر بند مشک بر سینه اش باقی است و آن قدر آسیا کرده که دست هایش تاول زده است . من به او گفتم از شما بخواهد شاید بتوانید خادمه ای در اختیار او قرار دهید. پیامبر به فاطمه گفت: می خواهی عملی به تو تعلیم کنم که از خادمه بهتر باشد؟ وقتی خواستی به بستر خواب بروی سی و سه بار سبحان الله ، سی و سه بار الحمدلله و سی و چهار بار الله اکبر بگو . اگر این ذکر را هر روز بگویی کارهای دنیا و آخرت اصلاح می شود. فاطمه سر بلند کرد و شادمان گفت : راضی شدم . آخرین دختر خدیجه و عزیزترین آنها که روزی انبوه غلامان و کنیزان کاروان های تجارتی مادرش را به حرکت در می آوردند و به زندگی مادرش شکوه و جلال و صف ناپذیری می بخشیدند ، اینک از پدرش رسول خدا می آموخت که خود باید وظایف خانه خویش را بر عهده بگیرد تا در نزد خدا مهجور و در روز بازپسین در مقابل همسرش سر بلند باشد. آن روزها در شرایطی که گروهی از مهاجران بدون خانه و کاشانه و زاد و توشه در مسجدالنبی سکونت کرده بودند، امکان نداشت پیامبر کنیزی در اختیار دخترش قرار دهد . بدین گونه هر روز که می گذشت زیر سرپنجه هنرمند ایمان و عقیده و جهاد ، زهرا بیشتر از روز گذشته "فاطمه" می شد: بریده از هر چه غیر خدایی است و پیوسته به اقیانوس بی کرانه ی توکل و خداپرستی .

روزی فاطمه به سوی خانه پیامبر رفت و در را کوفت تا به این دوست صمیمی ، از فقر شکایت کند. پیامبر به ام

ایمن گفت: گویا دخترم زهراست. در را باز کن! ام ایمن در را باز کرد. فاطمه وارد شد. سلام کرد. نشست. مهربان و آرام و صمیمی بود. پیامبر گفت: فاطمه هیچ گاه این وقت ها به خانه ی ما نمی آمدی چه شده است؟ فاطمه لبخند زد و گفت: یا رسول الله! غذای ملائکه چیست؟ پیامبر گفت: حمد خدا. فاطمه گفت: پس غذای ما چیست؟ پیامبر که متوجه طنز شیرین فاطمه بود، گفت: به خدا سوگند اینک مدت یک ماه است که در خانه ما (برای پختن نان و غذا) آتش روشن نشده است. و سپس چند جمله نیایش را به او آموخت: یا رب الاولین و الآخرين، یا ذالقوه المتین، یا راحم المساکین و یا ارحم الراحمین. زهرا این نیایش را آموخت و به خانه برگشت. علی که در خانه منتظر او بود. گفت: کجا بودی؟ زهرا با همان طنز پاسخ داد: در جست و جوی دنیا رفتم، ولی برای آخرت دستور گرفتم. علی گفت: امروز بهترین روز زندگی تو بود.

فاطمه، راضیه و مرضیه بود. هم او از آنچه در تقدیرش بود خرسند و راضی بود و هم مورد رضایت خدای بزرگ قرار داشت. به نقل از جابر، پیامبر فاطمه را دید که لباس ارزان قیمتی برتن داشت. با یک دست کودکش را در دامن گرفته و شیر می داد و با دست دیگر آسیا می کرد تا آرد تهیه کند و نان بپزد و سفره خانواده علی را که معمولاً از آب و نان تشکیل می شد، آماده کند. پیامبر که همیشه در بلور چشم های درخشان فاطمه، تصویر قامت ایثار خدیجه را می دید که از همه چیز خود در راه خدا و رسالت پیامبر او گذشته و از او اینک این دختر باقی مانده، با دست های از شدت کار تاول زده و سیمای از شدت گرسنگی رنگ پریده و سینه ای که همواره در عشق خدا و شوق رهایی خلق تپیده است و در حالی که یک قطره اشک روی گونه اش می غلتید گفت: دختر عزیزم! سختی و مرارت دنیا را بچش تا به شیرینی نعمت های اخروی برسی. فاطمه شادمان، خشنود و آرام گفت: یا رسول الله! خدا را بر نعمت هایش سپاس می گویم. به روایت امام صادق، علی آب و هیزم خانه را تهیه می کرد و فاطمه آرد می کرد و نان می پخت. علی هرگاه فراغتی می یافت در کار خانه به فاطمه کمک می کرد. روزی پیامبر وارد خانه فاطمه و علی شد. زن و شوهر هر دو مشغول آسیا کردن بودند. پیامبر گفت: کدام یک خسته تریدی؟ علی گفت: فاطمه. پیامبر جای فاطمه نشست و علی را در آسیا کردن یاری کرد و روزی دیگر بلال دیرتر از وقت معمول برای نماز صبح در مسجد حاضر شد. پیامبر از او پرسید: کجا بودی؟ بلال گفت: از منزل فاطمه عبور می کردم، دیدم مشغول آسیا کردن است و کودکش اشک می ریزد. گفتم یکی از این دو کار - آسیا کردن و یا نگهداری کودک را به من واگذار کن. گفت: بچه داری از من بهتر بر می آید، اگر میل داری به چرخش آسیا کمک کن و من آسیا کردن را بر عهده گرفتم. از این رو دیرتر به مسجد رسیدم. پیامبر گفت: به فاطمه ترحم کردی، خدا به تو رحم کند. مسئله این است که در عصر برده داری و پدر سالاری، خانواده فاطمه و علی مانند پیامبر هرگز به برده داری به مفهوم متعارف آن تن ندادند و عملاً ارزش های کهن را که آن روزها کاملاً رواج داشت - نفی کردند و هرگز بار زندگی خود را بر دوش برده ها نیفکندند و از هر فرصتی برای تغییر نظام ارزشی جامعه و آزاد کردن برده ها و نجات آنها استفاده کردند و اگر برده ای در کنار آنها زندگی می کرد از تمام حقوقی که آنها برخوردار بودند، بهره مند می شد، آن چنان که فاطمه در سال های آخر عمرش با فضا رفتار می کرد. یک روز فضا کار می کرد و فاطمه عبادت می نمود و روز دیگر فاطمه کار می کرد و فضا عبادت می نمود، درست مثل دو خواهر. این رفتار از اساس با جهت گیری اجتماعی کسانی که در خطوط پیشانی متورم برده ها آسایش خود و آینده آسوده فرزندانشان را می دیدند و از هر فرصتی برای افزایش رفاه خود به قیمت رنج افزون تر برده ها و طبقات فرودست سود می جستند، در تعارض و تضاد بود.

این سال ها، سال های زندگی در کنار پیامبر با علی، زیباترین سال های عمر فاطمه بود. اما پس از پیامبر،

روزگار روی جفا پیشه اش را به فاطمه نشان داد.

تغییر آهنگ مردم پس از پیامبر ، غم انگیزترین فصل کتاب سرنوشت و تاریخ بود که فاطمه آن را می خواند . فصلی که بر هر کلمه اش یک قطره اشک فاطمه چکیده است. شاید فاطمه احساس می کرد که عملاً پیام و پیامبر هر دو از دست رفته اند و یا دست کم پیام و پیامبر در برابر موج تجدید نظر و ارتجاع ، در خطر از دست رفتن است و اگر کسی در مقابل این سیل زمانگیر و ایمان برانداز مقاومت نکند، همه چیز از دست خواهد رفت. این چنین بود که با استواری تمام به حفظ راه پیامبر و یادگارهای او (قرآن و عترت) پرداخت . اگرچه هیچ کس و هیچ چیز جز سینه ی سوزان علی ، تاب تحمل او را نیاورد.

چشمه ی چشم های فاطمه ، پس از پیامبر همیشه جوشان بود و نیزار سینه اش همیشه سوزان و خروشان ! پس از پیامبر هیچ کس - جز فرشته ی مرگ - لبخند فاطمه را ندید.